



# دکترین مبانی فقهی و حقوقی موافقان اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضایی

معصومه رضائی<sup>۱</sup>

زهرا فهرستی<sup>۲\*</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۳/۰۸/۲۱ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۳/۱۲/۲۵

## چکیده

صلاحیت انحصاری دستگاه قضایی، به‌عنوان یکی از اصول بنیادین در نظام حقوقی و فقهی، تضمین‌کننده اجرای عدالت و حفظ نظم عمومی است. علاوه بر این، اصل قضایی بودن مجازات‌ها بر لزوم کیفرشناسی و نظام‌مند بودن دادرسی کیفری تأکید دارد و با پذیرش برتری مقام قضایی، هرگونه اقدام خودسرانه را ممنوع می‌سازد. هدف مقاله حاضر بررسی دکترین و مبانی فقهی و حقوقی موافقان اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضایی می‌باشد که با ذکر دلایل و مستندات آنها ثابت شود رسیدگی به مجازات‌ها تنها در صلاحیت دستگاه قضایی می‌باشد. پژوهش حاضر به روش اسنادی از طریق مطالعه کتب فقهی حقوقی معتبر انجام و اطلاعات حاصله به روش توصیفی-تحلیلی مورد پردازش قرار گرفته است.

یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است این تصور که خطاب‌های قرآن مجید و روایات در باره کیفر جرایمی چون سرقت، محاربه، قذف، زنا، بغي و ... عام است و آحاد مکلفان را در اجرای مجازات‌ها مورد خطاب قرار می‌دهد، نادرست است زیرا آیات و روایات مورد اشاره در مقام بیان اینکه مجازات‌ها توسط چه کسی اجرا شود نیست بلکه در مقام بیان میزان مجازات‌هایی جرایم مذکور می‌باشد. از دیر باز بسیاری از مفسران و فقها تصریح کرده اند که مخاطب این گونه آیات، روایات حکام می‌باشند.

باید اظهار داشت با قائل شدن به نوعی حق اختصاص ولایت، تنها مقام صلاحیت‌دار قضایی حق تحقیق، دادرسی، تعیین و به تبع آن، اجرای مجازات را خواهد داشت همچنین با قائل شدن به برتری صلاحیت قضایی در تحقیق، دادرسی، تعیین و اجرای مجازات، حق اقدامات خودسرانه را از افراد فاقد صلاحیت ممنوع کرده است.

**واژگان کلیدی:** صلاحیت انحصاری، دستگاه قضایی، دیدگاه موافقین، مبانی فقهی، مبانی حقوقی.

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری تخصصی، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

<sup>۲</sup> دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول):

fehrest41@yahoo.com

## مقدمه

از نقش‌پردازترین مباحث مربوط به مجازات‌ها، پیچیدگی‌های ناظر بر تشخیص، تعیین، اجرای آن‌ها و لزوم نظام‌مند بودن دادرسی کیفری بوده است. جایگاه شناسی این موضوع در اصل قضایی بودن مجازات‌ها قابل مشاهده است. در بحث از عقوبات، با قائل شدن به نوعی حق اختصاص ولایت، تنها مقام صلاحیت‌دار قضایی حق تحقیق، دادرسی، تعیین و به تبع آن، اجرای مجازات را خواهد داشت. لذا افراد فاقد چنین صلاحیتی حق ورود به این عرصه و اقدامات خودسرانه را نخواهند داشت. گرچه در قانون اساسی این اصل با لسان حصر مورد پذیرش قرار گرفته است، اما در قوانین عادی کیفری همیشه شاهد وجود استثنایی که در ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی بیان شده است. منشاء این مسأله برگرفته از فقه اسلامی است و نظرات متعددی بین فقها در ارتباط شخص مهدورالدم وجود دارد و باعث تسری این شائبه به ذهن می‌گردد که آیا مهدورالدم بودن چنین اشخاصی نسبت به مراجع قضایی هست یا چنین حقی برای تمام افراد جامعه میسر شده است؟ در ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی هیچ فرد مهدورالدمی وجود ندارد چه آنکه قانون‌گذار عمداً از لفظ مهدورالدم یا اصطلاحات مشابه استفاده نکرده و تنها در ماده ۳۰۲ از اشخاصی نام برده که قتل آن‌ها مستلزم قصاص نیست، نه آنکه قتل آنان جایز باشد. اما در عین حال، در ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی برای اصل صلاحیت دستگاه قضایی استثنائاتی را خارج نموده است. افزون بر این، موید صلاحیت دستگاه قضایی در اصل ۳۶، ۳۷ قانون اساسی به صراحت قانونگذار قرار گرفته است که می‌طلبد پژوهش مستقلی در زمینه استثنائات صلاحیت قضایی که پشتوانه منابع و مبانی فقهی و حقوقی مستحکمی دارد انجام گردد.

## ۱- مبانی فقهی موافقان اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضایی

**الف) آیات:** موافقان اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضایی برای اعمال مجازات‌ها به آیات قرآن کریم استناد می‌کنند که بر لزوم تعیین مجازات‌ها توسط مقامات قضایی و عدم دخالت سایر نهادها تأکید دارند. در این زمینه، یکی از آیات مهم، آیه ۳۸ سوره مائده است که می‌فرماید: "وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ" دست زن و مرد دزد را به کیفر اعمالشان ببرید، این عقوبتی است که خدا مقرر کرده و خدا مقتدر و به مصالح خلق داناست. (موسوی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۰). این آیه به مجازات سرقت اشاره دارد و مجازات سرقت

را به طور خاص تعیین می‌کند. در اینجا تأکید شده که اجرای مجازات باید تحت اختیار مقامات قضائی قرار گیرد، زیرا این عمل به طور مستقیم با اصول عدالت الهی و شریعت مرتبط است. علاوه بر این، حرب و محاربه به کرات در قرآن کریم به کار رفته است، اما مهم‌ترین و صریح‌ترین آیه‌ای که هم موضوع را بیان کرده است و هم حکم آن را مشخص می‌کند، آیه ۳۳ سوره مائده است «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ.» این آیه بیان می‌کند که کیفر کسانی که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند، فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته گردند، یا چهار انگشت از دست راست و پا از چپ آن‌ها، به عکس یکدیگر، بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوایی آن‌ها در دنیا و عذاب عظیم در آخرت خواهد بود (موسوی، ۱۳۹۷ش، ص ۲۱۰). همچنین، در این آیه، قتل عمد تحریم شده و مجازات قصاص جایز دانسته شده است، زیرا منظور از سلطنت، همان امکان قصاص است. اگرچه سلطنت و قدرت به صورت مطلق بیان شده، اما عبارت بعدی که ممنوعیت اسراف در قتل است، سلطنت را به سلطنت در قصاص تفسیر می‌کند. نگارنده معتقد است که قرآن کریم در بسیاری از آیات خود، نظیر آیه ۳۳ سوره مائده و آیه ۳۳ سوره اسراء، بر اهمیت رعایت اصول عدالت و اجرای مجازات‌ها بر اساس شریعت الهی تأکید دارد. در این آیات، مجازات‌هایی چون قتل، صلب، قطع عضو و تبعید به طور خاص برای مرتکبین محاربه و فساد در زمین تعیین شده است. این مجازات‌ها تنها در صورتی باید اجرا شوند که دستگاه قضائی صالح و معتبر، مبتنی بر شریعت اسلام، آنها را در چهارچوب قوانین الهی به مرحله اجرا درآورد. نگارنده معتقد است که آیه ۳۳ سوره مائده که به مجازات محاربه اشاره دارد، به طور مشخص بیان می‌کند که کسانی که به جنگ با خدا و پیامبرش برمی‌خیزند و فساد در زمین ایجاد می‌کنند، باید مجازات‌هایی چون قتل، صلب، قطع عضو یا تبعید را دریافت کنند. در اینجا، مقامات قضائی باید مسئول اعمال این مجازات‌ها باشند، زیرا این احکام از طرف خداوند آمده و تنها نهادهایی که در چارچوب شریعت الهی صلاحیت دارند می‌توانند آن را به اجرا درآورند. به همین ترتیب، هیچ‌گونه دخالت یا اعمال مجازات خارج از دستگاه قضائی اسلامی که بر اساس شریعت و قوانین الهی عمل می‌کند، پذیرفته نیست. در آیه ۳۳ سوره اسراء نیز که در آن به موضوع قصاص پرداخته شده، تأکید بر این است که قتل عمد باید بر اساس حکمی که از جانب خداوند صادر شده، انجام گیرد. در این آیه آمده است که ولی دم مجاز به قصاص قاتل است، اما در این امر نیز باید از اسراف پرهیز کرده و تنها مطابق با

عدالت و شریعت عمل کند. این آیه نیز تأکید دارد که هیچ‌گونه اعمال مجازات خارج از چارچوب قانونی و قضائی اسلامی نباید صورت گیرد. به عبارت دیگر، هر گونه اقدام در زمینه اجرای مجازات‌ها باید تحت نظر مقامات قضائی صالح باشد و هیچ فرد یا نهاد غیرقضائی نباید در این امر دخالت کند. از این‌رو، موافقان اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی برای اعمال مجازات‌ها استدلال می‌کنند که تنها دستگاه قضائی است که می‌تواند مجازات‌ها را بر اساس شریعت الهی و عدالت اجرا کند. این اصل به‌ویژه در ارتباط با مجازات‌های سنگین و حساس مانند محاربه و قصاص، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. زیرا تنها دستگاه قضائی می‌تواند از یک سو اصول عدالت و انصاف را رعایت کرده و از سوی دیگر، مانع از اعمال خودسرانه مجازات‌ها و هرج و مرج اجتماعی شود. بنابراین، بر اساس آیات قرآنی فوق، دستگاه قضائی اسلامی باید مسئولیت انحصاری در اجرای مجازات‌ها را داشته باشد و هیچ‌گونه دخالت نهاد یا فرد دیگری در این امر پذیرفته نمی‌شود.

همچنین، در این راستا، آیه دیگری از قرآن کریم در سوره نور آمده است که به مجازات زنا اشاره می‌کند: "الرَّائِيَةُ وَالزَّانِيَةُ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشِهْدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ" حکم زن زناکار و مرد زناکار [که مجرد باشند این است که] به هر کدام از آن دو، صد تازیانه بزنید و [ای حاکمان] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید در [اجرای احکام] دین خدا، نسبت به آن دو دلسوزی شما را فرا نگیرد و هنگام کیفر آنان باید گروهی از مؤمنان حاضر باشند. در این آیه به‌طور دقیق به مجازات زنا اشاره شده و تأکید دارد که این مجازات باید توسط دستگاه قضائی اسلامی اجرا شود. این نشان‌دهنده صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی در تعیین و اجرای مجازات‌های خاص است. نگارنده بر این باور است که آیه ۲ سوره نور که به مجازات زنا اشاره دارد، ارتباط مستقیم و قوی با نظر موافقان اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی برای اعمال مجازات‌ها دارد. این آیه به‌طور مشخص به مجازات زنا اشاره می‌کند و دستور می‌دهد که برای زنا زن و مرد مجرد، صد ضربه شلاق اجرا شود. در این آیه تأکید شده است که هیچ‌گونه رأفت و ترحمی در اجرای این مجازات نباید وجود داشته باشد و این حکم باید تنها بر اساس قوانین الهی و تحت نظارت مقامات قضائی صحیح اجرا شود. عبارت "وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ" به‌طور واضح نشان می‌دهد که در این امر، هیچ‌گونه تسامح و رأفت نمی‌تواند در نظر گرفته شود و اجرای مجازات باید به‌طور دقیق و بدون تأثیرگذاری از عوامل غیرقضائی انجام گیرد. موافقان اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی برای اعمال مجازات‌ها بر این باورند که این دستور قرآنی به‌طور خاص

به مقامات قضائی اشاره دارد. همان‌طور که در آیه آمده، اجرای مجازات زنا باید بر اساس احکام الهی باشد و هیچ‌گونه نهاد یا فرد غیرقضائی نباید در این امر دخالت کند. این اصل، که دستگاه قضائی به‌عنوان تنها نهاد صالح برای اجرای مجازات‌ها شناخته می‌شود، در راستای حفظ نظم و عدالت در جامعه است. همان‌طور که در این آیه آمده است که "وَلْيُشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ"، این نشان‌دهنده این است که اجرای مجازات باید تحت نظارت مقامات قضائی صورت گیرد و تنها از طریق مراجع رسمی و قانونی است که می‌توان مجازات را به‌درستی اعمال کرد. این آیه همچنین به‌طور ضمنی بر ضرورت نظارت بر اجرای مجازات و جلوگیری از هرگونه فساد یا اعمال خودسرانه تأکید دارد. زیرا به موجب آن، گروهی از مؤمنان باید شاهد مجازات باشند و این کار باید در چارچوب احکام دین و تحت نظارت مقامات قضائی انجام شود. بنابراین، موافقان اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی معتقدند که تنها دستگاه قضائی است که می‌تواند مجازات‌های شرعی را به‌طور صحیح و مشروع اجرا کند، بدون اینکه هیچ‌گونه دخالت غیرقضائی در این فرآیند صورت گیرد.

آیه دیگری که به‌طور غیرمستقیم بر صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی در مجازات‌ها تأکید دارد، آیه ۴۲ سوره مائده است: "أُولَئِكَ يَحْكُمُونَ بِالْجَاهِلِيَّةِ وَمَنْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ" اهل انجیل (پیروان عیسی) باید به آنچه خدا در آن کتاب فرو فرستاده است، حکم کنند و هر کس به آنچه خدا فرو فرستاده است حکم نکند، پس اینان همان فاسقان اند. این آیه به‌طور صریح تأکید دارد که حکم بر اساس شریعت الهی باید به‌طور انحصاری انجام شود. در خصوص مجازات‌ها، این آیه نشان می‌دهد که هیچ فرد یا نهادی نباید خارج از دستگاه قضائی اسلامی در این زمینه دخالت کند. نگارنده بر این باور است که آیه ۴۲ سوره مائده به‌طور صریح بر اهمیت حکم بر اساس شریعت الهی تأکید دارد و بیان می‌کند که کسانی که به قوانین الهی عمل نمی‌کنند و بر اساس احکام غیرالهی حکم می‌دهند، در حقیقت فاسق و کافرند. این آیه به‌طور غیرمستقیم بر اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی برای اعمال مجازات‌ها تأکید می‌کند، زیرا اشاره دارد به این‌که تنها کسانی که طبق آنچه خداوند نازل کرده حکم می‌کنند، از نظر دینی معتبر هستند. در این زمینه، منظور از "حکم به آنچه خدا فرو فرستاده" این است که اجرای مجازات‌ها باید بر اساس دستورات شریعت اسلام و توسط مقامات قضائی صالح صورت گیرد. در زمینه مجازات‌ها، این آیه به‌طور خاص نشان می‌دهد که هیچ فرد یا نهادی نباید خارج از دستگاه قضائی اسلامی در فرآیند تصمیم‌گیری و اجرای مجازات‌ها دخالت کند. حکم کردن بر اساس شریعت الهی نیازمند صلاحیت قانونی و دینی است که تنها دستگاه قضائی اسلامی

می‌تواند آن را داشته باشد. بنابراین، موافقان اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی برای اعمال مجازات‌ها استدلال می‌کنند که طبق این آیه، هرگونه دخالت غیرقضائی در اجرای مجازات‌ها می‌تواند به معنای حکم بر اساس "جاهلیت" باشد که قرآن کریم آن را مذمت کرده است. در نتیجه، دستگاه قضائی به‌عنوان تنها نهاد صالح برای اجرای مجازات‌ها در جامعه اسلامی شناخته می‌شود و هیچ نهاد دیگری نمی‌تواند مجازات‌ها را خارج از چارچوب شریعت و قوانین الهی اجرا کند. این آیه، به‌طور ضمنی، بر لزوم وجود یک دستگاه قضائی مستقل و صالح که بر اساس شریعت الهی عمل کند، تأکید دارد و به همین دلیل موافقان اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی برای اعمال مجازات‌ها از این آیه به‌عنوان دلیلی برای حمایت از این اصل استفاده می‌کنند. بر اساس این اصل، تمامی مجازات‌ها باید تنها تحت نظارت دستگاه قضائی اسلامی و بر اساس احکام الهی اجرا شوند تا از هرگونه فساد یا اعمال غیرقانونی جلوگیری شود.

بنابراین، آیات مختلف قرآن کریم نشان می‌دهند که تعیین و اجرای مجازات‌ها باید تحت نظارت و مسئولیت مقامات قضائی باشد، زیرا اجرای احکام باید بر اساس شریعت و قوانین الهی صورت گیرد و هیچ‌گونه دخالت غیرقانونی در این امر پذیرفته نیست. از این‌رو، موافقان اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی معتقدند که تنها دستگاه قضائی است که می‌تواند مجازات‌ها را به‌طور صحیح و مشروع اجرا کند.

**(ب) روایات:** در این باره روایات فراوانی وجود دارد که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود: در روایت عمار از امام صادق (ع) آمده است: «كُلُّ مُسْلِمٍ بَيْنَ مُسْلِمِينَ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ، وَ جَحَدَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نُبُوَّتَهُ وَ كَذَبَهُ فَإِنَّ دَمَهُ مُبَاحٌ لِمَنْ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ وَ إِمْرَأَتُهُ بَائِنَةٌ مِنْهُ (يَوْمَ ارْتَدَّ) وَ يُقْسَمُ مَالُهُ عَلَى وَرَثَتِهِ وَ تَعْتَدُ إِمْرَأَتُهُ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجِهَا وَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْتُلَهُ وَ لَا يَسْتَيْبِئُهُ.» (موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷ ق، صص ۴۴-۴۶). هر مسلمانی که مسلمان زاینده شده و از اسلام برگردد و انکار نبوت حضرت محمد (صلی الله و آله و سلم) نماید نباید به زنش نزدیک شود و اموالش بین ورثه اش تقسیم می‌شود و زنش عده وفات می‌گیرد و بر امام است که او را به قتل رساند و به او امان توبه ندهد. نگارنده معتقد است که روایت نقل شده از امام صادق (علیه‌السلام) درباره فردی که از اسلام مرتد می‌شود و نبوت حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را انکار می‌کند، به‌طور مستقیم و غیرمستقیم به اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی برای اعمال مجازات‌ها اشاره دارد. در این روایت، امام صادق (علیه‌السلام) تصریح می‌کند که کسی که مرتد شود و نبوت پیامبر اسلام را رد کند، باید تحت مجازات قرار گیرد، اما این مجازات باید توسط «امام» اجرا شود. در این‌جا واژه «امام» به معنای حاکم یا مقام مسئول

در دستگاه قضائی اسلامی است که صلاحیت اجرای مجازات‌ها را دارد. با توجه به نظر موافقان اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی برای اعمال مجازات‌ها، این روایت به‌طور واضح نشان می‌دهد که اجرای مجازات برای فرد مرتد باید تنها توسط مقام قضائی و رسمی جامعه اسلامی صورت گیرد، نه توسط افراد عادی یا هر نهاد دیگری. در واقع، امام (علیه‌السلام) در این روایت به‌طور خاص اشاره دارند که «بر امام است که او را به قتل رساند و به او امان توبه ندهد»، که این بیان، به‌طور ضمنی به انحصار صلاحیت دستگاه قضائی در اجرای مجازات اشاره دارد. این «امام» که در این روایت به آن اشاره شده، نه تنها به عنوان یک مقام دینی بلکه به عنوان مسئول اجرائی مجازات‌ها و حاکم شرعی جامعه اسلامی مطرح است. موافقت‌کنندگان با اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی برای اعمال مجازات‌ها از این روایت استفاده می‌کنند تا استدلال کنند که در یک نظام اسلامی، تمامی مجازات‌ها باید تحت نظارت مقامات قضائی صالح و معتبر انجام گیرد. این مقامات باید بر اساس شریعت اسلام عمل کرده و مسئولیت اجرای مجازات‌های شدید مانند قتل مرتد را بر عهده داشته باشند. بر همین اساس، هرگونه دخالت فردی خارج از دستگاه قضائی در اجرای مجازات‌ها نادرست و غیرقانونی خواهد بود. این اصل، در واقع برای جلوگیری از هرج و مرج و سوءاستفاده‌های احتمالی از قدرت است که ممکن است در صورت اجرای خودسرانه مجازات‌ها رخ دهد. بنابراین، این روایت با تأکید بر وظیفه امام (علیه‌السلام) به‌عنوان مقام قضائی در اجرای مجازات‌ها، به‌طور غیرمستقیم از اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی برای اعمال مجازات‌ها پشتیبانی می‌کند.

روایات متعددی در منابع اسلامی وجود دارد که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم بر صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی برای اعمال مجازات‌ها تأکید دارند. این روایات بر ضرورت وجود یک مرجع قانونی و دینی صالح برای صدور و اجرای احکام تأکید می‌کنند و هرگونه دخالت افراد غیرمسئول در این امور را رد می‌نمایند. یکی از این روایات از امام علی (علیه‌السلام) نقل شده است که می‌فرماید: «إِنَّمَا يُقِيمُ الْحُدُودَ مَنْ لَهُ الْحُكْمُ» (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ ق، ص ۳۳۵). در این روایت، امام علی (علیه‌السلام) تصریح می‌کنند که تنها کسی که صلاحیت حکمرانی دارد، می‌تواند حدود الهی را اجرا کند. این سخن به روشنی بر این نکته تأکید دارد که اجرای مجازات‌ها، از جمله حدود، باید توسط حاکم شرعی یا دستگاه قضائی مشروع انجام گیرد و هیچ‌کس بدون داشتن مقام رسمی و قانونی نمی‌تواند به اجرای این احکام اقدام کند. روایت دیگری از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده است که می‌فرماید: «حَدُّ يُقَامُ فِي الْأَرْضِ أَوْ كِي مِنْهَا أَرْبَعِينَ صَبَاحًا» (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۷، ص ۱۷۴). این روایت نشان‌دهنده اهمیت اجرای

صحیح و دقیق حدود الهی است و دلالت دارد بر این که اجرای مجازات‌ها تنها زمانی می‌تواند به عدالت و امنیت اجتماعی منجر شود که توسط دستگاه قضائی و تحت نظارت مقام صالح انجام گیرد.

در روایت دیگری از پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمده است: « لا یَجِلُّ ذَمُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ یَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ رَسُولُ اللَّهِ إِلَّا یَأْخُذْی ثَلَاثَ : الثَّيْبُ الزَّانِي ، وَالنَّفْسُ بِالنَّفْسِ ، وَالتَّارِكُ لِذِيْنِهِ الْمُفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ. » (مسلم، ۱۴۰۰ ق، ج ۵، ص ۱۰۶). این روایت نیز نشان می‌دهد که تصمیم‌گیری درباره مجازات‌هایی که به جان افراد مرتبط است، مانند اعدام، باید به‌طور دقیق و با شرایط خاصی انجام شود و این وظیفه تنها بر عهده دستگاه قضائی مشروع است.

این روایات به‌طور کلی بر اهمیت انحصار دستگاه قضائی در اعمال مجازات‌ها تأکید دارند و نشان می‌دهند که در یک نظام اسلامی، اجرای احکام الهی باید تنها توسط نهادهای رسمی و تحت نظارت مقامات صالح صورت گیرد. این اصل نه تنها برای حفظ نظم اجتماعی ضروری است، بلکه از هرگونه بی‌عدالتی یا سوءاستفاده در اجرای مجازات‌ها جلوگیری می‌کند.

**ج) اجماع:** اجماع یکی از مهم‌ترین ادله در فقه اسلامی است که به اتفاق نظر فقها درباره یک مسئله شرعی اشاره دارد و به‌عنوان یکی از منابع اصلی اجتهاد مورد استفاده قرار می‌گیرد. در زمینه اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی برای اعمال مجازات‌ها، اجماع فقها بر این نکته استوار است که اجرای حدود و تعزیرات به‌عنوان بخشی از وظایف حاکمیتی، تنها در صلاحیت امام معصوم (علیه‌السلام) یا نایبان او و دستگاه قضائی مشروع قرار دارد. این دیدگاه بر اساس قواعد فقهی و اصول اسلامی شکل گرفته و مورد تأیید عالمان شیعه و سنی است. فقها با استناد به منابع مختلف، از جمله آیات قرآن، روایات و سنت نبوی، به این نتیجه رسیده‌اند که اعمال مجازات‌های شرعی باید تحت نظارت و اختیار مقام حاکم شرعی یا قضائی باشد. یکی از دلایل اصلی این اجماع، جلوگیری از هرج و مرج و سوءاستفاده احتمالی از قدرت توسط افراد غیرمختص است. بر اساس این دیدگاه، مجازات‌ها باید تنها پس از احراز دقیق جرم و رعایت تمامی شرایط شرعی، توسط قاضی یا مقام مسئول صادر و اجرا شود. همچنین، اجماع فقها بر این است که تصدی امور قضائی و اجرای مجازات‌ها مستلزم دانش عمیق از شریعت و شرایط اجرای احکام است. بر این اساس، حتی اگر فردی واجد شرایط علمی باشد اما از سوی حاکم اسلامی یا دستگاه قضائی مأذون نباشد، حق دخالت در این امور را ندارد. این اجماع از آنجا ناشی می‌شود که در غیر این صورت، اجرای مجازات‌ها به‌صورت خودسرانه و غیرقانونی صورت



می‌گرفت و عدالت اجتماعی آسیب می‌دید. افزون بر این، فقها تأکید دارند که مسئله اجرای حدود الهی، بخشی از وظایف حاکمیت اسلامی است و اجرای آن تنها در چارچوب نهاد قضائی معتبر مشروعیت دارد. در دوران غیبت امام معصوم (علیه‌السلام)، این مسئولیت به فقیه جامع‌الشرایط یا ولی‌فقیه و دستگاه قضائی تحت نظر او منتقل می‌شود. بر همین اساس، دخالت افراد عادی یا نهادهای غیرقضائی در اعمال مجازات‌ها، مخالف اصول اجماعی فقه اسلامی محسوب می‌شود. این اجماع، در واقع، نشان‌دهنده ضرورت وجود نظامی قانونی و قضائی در جامعه اسلامی است که وظیفه اجرای احکام شرعی را بر عهده داشته باشد و از هرگونه انحراف یا بی‌عدالتی در این فرآیند جلوگیری کند. بر این اساس، موافقان اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی برای اعمال مجازات‌ها با استناد به این اجماع، بر انحصار این مسئولیت در نهادهای رسمی و مشروع تأکید می‌کنند.

**(د) عقل:** استدلال به عقل و سیره عقلا یکی از پایه‌های اساسی تأیید اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی برای اعمال مجازات‌ها است. عقل انسانی به‌طور بدیهی حکم می‌کند که برقراری نظم و عدالت در جامعه نیازمند وجود نهادی منظم، متخصص، و مسئول برای رسیدگی به جرائم و اجرای مجازات‌ها است. اگر اجرای مجازات‌ها به افراد یا گروه‌های غیررسمی واگذار شود، نتیجه آن هرج و مرج، بی‌عدالتی، و تضعیف نظم اجتماعی خواهد بود، اهانت به پیامبر معنایش آن است که پایه‌های رفاه بشری فرو می‌ریزد و این کار بدتر از کشتن دیگر است؛ زیرا کشتن فقط سعادت همان فرد را متزلزل می‌کند... (شیرازی، ۱۳۸۹، ص ۸۷) از این رو، عقل اقتضا می‌کند که این وظیفه حساس و خطیر به نهادی متمرکز و صالح سپرده شود که توانایی بررسی دقیق جرائم، رعایت حقوق افراد، و اجرای احکام بر اساس قانون و عدالت را داشته باشد. سیره عقلا نیز به‌عنوان یکی از منابع معتبر استنباط در فقه، بر وجود یک نهاد انحصاری برای قضاوت و اعمال مجازات‌ها تأکید دارد. در تمامی جوامع بشری، از گذشته تاکنون، این رویه وجود داشته که امور قضائی و اجرای مجازات‌ها به نهادی مشخص و مورد اعتماد سپرده شود. این نهاد، که معمولاً تحت عنوان دستگاه قضائی شناخته می‌شود، با بهره‌گیری از کارشناسان حقوقی و قضات متخصص، تضمین‌کننده عدالت و نظم در جامعه است. سیره عقلا بر این باور است که واگذاری مسئولیت اجرای مجازات‌ها به افراد یا گروه‌های غیرمسئول، پیامدهای مخربی از جمله تضییع حقوق، وقوع اشتباهات جبران‌ناپذیر، و بروز نزاع‌های اجتماعی را به دنبال خواهد داشت (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۸، ص ۸۸). علاوه بر این، عقل و سیره عقلا تأکید دارند که در یک جامعه، مسئولیت‌های حساس، از جمله اجرای مجازات‌ها، باید تحت نظارت و مدیریت نهادی

باشد که پاسخ‌گو و شفاف عمل کند. این نظارت باعث می‌شود که حقوق متهمان و مجرمان نیز رعایت شود و از اجرای مجازات‌های خودسرانه یا انتقام‌جویانه جلوگیری گردد. همچنین، دستگاه قضائی به‌عنوان نهادی رسمی و قانونی، می‌تواند با اجرای منصفانه و عادلانه احکام، اعتماد عمومی را جلب کرده و از وقوع جرائم پیشگیری کند. بنابراین، موافقان اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی برای اعمال مجازات‌ها با استناد به عقل و سیره عقلا بر این نکته تأکید دارند که این انحصار نه تنها یک ضرورت شرعی و قانونی، بلکه یک ضرورت عقلی و اجتماعی است. تنها از طریق این انحصار می‌توان به عدالت اجتماعی دست یافت، از حقوق افراد حفاظت کرد، و از بی‌نظمی و فساد در جامعه جلوگیری نمود. این استدلال، هم از منظر عقلانی و هم بر اساس تجربه تاریخی و سیره عقلا، تأییدی بر ضرورت وجود دستگاه قضائی منسجم و انحصاری برای اجرای مجازات‌ها است.

## ۲- مبانی حقوقی موافقان اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضایی

### ۲-۱. حکم قانونی مفسد فی الارض

حکم قانونی افساد فی الارض در ماده ۲۸۶ در قانون بیان شده است و طبق این ماده: «هرکس به طور گسترده، مرتکب جنایت علیه تمامیت جسمانی افراد، جرایم علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور، نشر اکاذیب، اخلال در نظم اقتصادی کشور، احراق و تخریب، پخش مواد سمی و میکروبی و خطرناک یا دایر کردن مراکز فساد و فحشا یا معاونت در آنها گردد، به گونه‌ای که موجب اخلال شدید در نظم عمومی کشور، ناامنی یا ورود خسارت عمده به تمامیت جسمانی افراد یا اموال عمومی و خصوصی، یا سبب اشاعه فساد یا فحشا در حد وسیع گردد مفسد فی الارض محسوب و به اعدام محکوم می‌گردد.» قانونگذار در ماده‌ی ۲۸۶ قانون مجازات ۱۳۹۲، جرم افساد فی الارض را بیان کرده و می‌گوید هرکس به طور گسترده، مرتکب جنایت علیه تمامیت جسمانی افراد، جرائم علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور، نشر اکاذیب، اخلال در نظام اقتصادی کشور، احراق و تخریب، پخش مواد سمی، میکروبی و خطرناک یا دایر کردن مراکز فساد و فحشا یا معاونت در آنها گردد به گونه‌ای که موجب اخلال شدید در نظم عمومی کشور، ناامنی یا ورود خسارت عمده به تمامیت جسمانی افراد یا اموال عمومی و خصوصی، یا سبب اشاعه فساد یا فحشا در حد وسیع شود، مفسد فی الارض به شمار رفته و به مجازات اعدام محکوم می‌شود. طبق ماده ۲۷۹ قانون مجازات اسلامی محاربه عبارت است از قیام مسلحانه علیه جان، مال یا ناموس مردم یا ارباب آنها به طوری که امنیت عمومی را تهدید کند که قصد برهم زدن نظم عمومی و تهدید مردم را دارد. مخاطب در جرم سیاسی نظام حاکم و در جرم

محاربه خود مردم است و انگیزه شرافتمندانه ای بر آن متصور نیست. چنانچه طبق ماده ۲۸۱ راهزنان، سارقان و قاچاقچیان مسلح، محارب شناخته شده اند. همچنین وفق ماده ۲۸۶ قانون مجازات اسلامی منظور از بغی و افساد فی الارض اقدامات گسترده در حوزه جنایت علیه تمامیت جسمانی افراد، جرایم علیه امنیت داخلی و یا خارجی، نشر اکاذیب، اختلال در نظام اقتصادی کشور، دایر نمودن مراکز فساد و فحشا یا معاونت در آن، احراق و تخریب، پخش مواد سمی و میکروبی و خطرناک است به گونه ای که منجر به اختلال شدید در نظم عمومی کشور، ورود خسارات عمده به تمامیت جسمانی افراد یا اموال عمومی و خصوصی و یا سبب اشاعه فحشا و فساد در حد وسیع شود. بنابراین قانون گذار ایرانی معیار بغی را گروهی بودن ارتکاب جرم، مسلح بودن مرتکبین و انگیزه ضربه زدن به اساس حاکمیت سیاسی کشور در نظر گرفته است در صورتی که این اعمال را از مصادیق مجرم سیاسی ندانسته است. قانون مجازات اسلامی بخش تعزیرات اشاره شده است؛ اما هنگامی که این جرم در ابعاد گسترده رخ می‌دهد و قربانیان بسیاری را در برمی‌گیرد، افساد فی الارض به شمار می‌رود و مجازات سنگین اعدام را در پی دارد. به عبارت دیگر، جرم افساد فی الارض مجموعه ای از جرایم علیه امنیت و آسایش عمومی، جرایم علیه اموال و نیز جرایم علیه عفت و اخلاق عمومی را که به طور گسترده رخ داده اند و دارای نتایج وسیع هستند، در برمی‌گیرد. قانونگذار در برخی جرایم خطرناک که آثار اجتماعی وسیعی دارد عنوان افساد فی الارض را بکار برده است مانند کلاهبرداری، ارتشاء، اختلاس، قاچاق مواد مخدر، اختلال در نظام اقتصادی، جرایم علیه امنیت کشور و .... لازم به ذکر است که جرایمی که در این ماده آمده است همان جرایم عادی علیه امنیت و اشخاص و اخلاق عمومی است اما آنچه که موجب تمایز جرم افساد فی الارض از جرایم عادی می‌شود، نتیجه‌ی آن است که به چهار صورت بیان شده است: اختلال شدید در نظم عمومی کشور، ناامنی، خسارت عمده به افراد یا اموال، اشاعه‌ی وسیع فساد یا فحشاء، ضرورتی ندارد تمامی نتایج محقق شود بلکه تحقق یکی از آن‌ها نیز کفایت می‌کند. اما از ظاهر قسمت ذیل تبصره بدست می‌آید که ممکن است جرم در افساد فی الارض، در قالب رفتارهای غیر مجرمانه نیز رخ دهد و علاوه بر اینکه اعمال مذکور باید به شکل گسترده انجام شود و نتیجه گسترده ای نیز ایجاد شود، با این وجود ممکن است عمل ارتكابی، جزئی باشد اما نتیجه گسترده باشد مانند اینکه، ته سیگار خود را در نهبانی انبار مهمات بیندازد تا اموال موجود نهبانی را آتش بزند اما این آتش به انبار مهمات نیز سرایت کرده و مهمات را منفجر کند. بنابراین آنچه که اهمیت دارد، نتیجه‌ی عمل می‌باشد زیرا جرم افساد فی الارض، یک جرم مقید است. که بیان حکم آن برعهده قانونگذار بوده اما مصادیق موضوع به

عرف واگذار گردید، و قضات با مراجعه به عرف باید مصادیق و موضوعات را احراز نمایند (زراعت، ۱۳۹۳ش، ص ۴۰۶). از جمله موضوع ها، عبارات « به طور گسترده و در حد وسیع و یا اخلال گسترده در نظم عمومی و خسارت عمده » است که تعریف قانونی ندارند بلکه با توجه به نوع ارتکاب جرم و آثار آن، باید گسترده بودن را احراز نمود. البته بدیهی و روشن است که هر فرد عادی نمی تواند تشخیص موضوع داده و اقدام به مجازات نماید. بلکه تشخیص مفسد و احکام آن تنها در صلاحیت دادگاه های قضایی است و در عین حال تشخیص موضوع بدون تاثیر جو و تحت تاثیر قرار گرفتن و تصمیم و اقدام به حکم، کاری است بس مشکل و شایسته کمال احتیاط زیرا عبارات گسترده زمینه تفسیرهای موسع و شخصی را برای قضات هموار می سازد و حقوق اشخاص را در معرض تضییع قرار می گیرد.

## ۲-۲. حکم بغی در قانون مجازات اسلامی

از ماده ۲۸۷ به دست می آید که برای تحقق جرم بغی باید گروه یا جمعیتی متشکل دست به قیام مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی بزنند، منظور از گروه یا جمعیت متشکل، داشتن سازمان و تشکیلات داخلی و مرامنامه معین و مشخص و برنامه و اعتبار لازم است. به نحوی که تمام افراد گروه و جمع برای نیل به مقاصد مشترک تلاش و فعالیت مینمایند. جمعیت و یا گروه باید غیر قانونی و یا با ظاهر قانونی ولی عملاً با فعالیت غیر قانونی باشد. (حق پرست، ۱۳۷۲ش، ص ۸۳). بنابراین شرایطی برای مرتکبان، ضرورت دارد که عبارتند از: اولاً شرکت کنندگان در جرم باید سه نفر یا بیشتر باشند. ثانیاً، گروه باید برای براندازی نظام تشکیل شده یا پس از تشکیل، چنین هدفی را در پیش گرفته باشد. ثالثاً، فعالیت گروه باید به صورت سازمان یافته باشد زیرا لازمه فعالیت گروهی، همین است. طبق این ماده اعضا گروه میتواند هرکسی باشد و تابعیت، جنسیت و دین فرد مورد نظر نمیباشد، از دیگر شرایط ذکر شده عبارت، استفاده از سلاح میباشد که بنظر میرسد کسانی باغی محسوب میشوند که خود عملاً دست به سلاح ببرند. بغی، یک جرم عمدی است و تحقق آن منوط به نتیجه نیست و حتی میتوان گفت اگر چنین باشد جرم بغی به ندرت رخ خواهد داد زیرا وقتی جرم بغی منتهی به نتیجه شده و حکومت از بین برود، دستگاه قضاوت به دست یابیان می افتد و در این صورت، خودشان را تعقیب نمی کنند بلکه حاکم قبلی و عوامل وی را مجرم شناخته و محاکمه خواهند کرد (زراعت، ۱۳۹۳ش، ص ۴۳۷). در صورت وجود شرایط ذکر شده در ماده ۲۸۷ مجازات باغیان اعدام در نظر گرفته شده، سؤالی که مطرح می شود این است که آیا این مجازات همان مجازات شرعی است و آیا ماهیت یکسانی دارند؟ آنچه در منابع

فقهی به عنوان مجازات باغیان(قتال) ذکر شده است، اقدامی است دفاعی برای دفع آنان و وادار کردنشان به اطاعت از حکومت و دولت اسلامی. اگر این قتال مجازات بود، در این صورت کشتن بغات بعد از غلبه بر آنان جایز بود. در حالی که فقها بر این امر اتفاق نظر دارند که بعد از تمام شدن حالت مغالبه و جنگ و دفع خطر بغات، قتال و جنگ جایز نیست (راغب اصفهانی، ۱۳۶۹ش، ص ۱۳۷). دلیل این امر آن است که این بغی است که خون باغی را مباح میکند و هنگامی که مقابله و مغالبه منتفی شد، بغی هم منتفی است. بنابراین مجازات جرم بغی، بعد از غلبه بر باغیان و دفع حالت خطرناک آنان تعزیری بوده و در اختیار حکومت است (عوده، ۱۹۹۳م، ص ۱۲۶). قانونگذار در مواد ۲۸۷ و ۲۸۸ قانون مجازات اسلامی بغی را از جرایم حدی محسوب نموده و مجازاتهای مختلفی را در حالت‌های مختلف پیش بینی کرده است. برابر ماده ۲۸۷، مجازات جرم بغی و قیام مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی ایران در صورت استفاده از سلاح اعدام است. مطابق ماده ۲۸۸ « چنانچه اعضای گروه باغی قبل از درگیری و استفاده از سلاح دستگیر شوند، در صورت داشتن سازمان و مرکزیت به حبس تعزیری درجه سه و در غیر این صورت به حبس تعزیری درجه پنج محکوم می‌شوند. به نظر می‌رسد قانونگذار در ماده ۲۸۷ قانون مجازات اسلامی، احکام دفاعی بغی (مقاتله و قتل) را با احکام کیفری اشتباه گرفته و قتل باغی در مقام دفاع و مقابله را به‌عنوان کیفر در نظر گرفته و به همین علت آن را در باب حدود پیش‌بینی کرده است. در حالی که در کتب فقهی، بغی در ردیف جرایم حدی ذکر نشده است؛ بلکه صرفاً در باب جهاد، دستور قتال و مبارزه با آنان داده شده است (جبعی عاملی، ۱۴۰۳ق، ص ۴۰۷/حلی، ۱۳۷۷ش، ص ۱۱۳). درواقع می‌توان گفت: در مورد جرم بغی قبل از اتخاذ تصمیم از سوی امام، مجازات معینی بر باغی ثابت نیست و علاوه بر این، مجازات آن از نوع حد نیست؛ بلکه از مجازات‌های تعزیری است که اجرای آن صرفاً به دست امام است (شاکری گلپایگانی، ۱۳۸۵ش، ص ۲۶۵). از دیدگاه علمای اهل سنت هم، دین اسلام، خون و اموال باغیان را به اندازه‌ای که بتوان مانع شورش آنان شد، مباح می‌داند. اگر حکومت بر آنها پیروز شد و آنان سلاح‌های خود را بر زمین گذاشتند، جان و اموالشان محترم است و ولی‌امر می‌تواند آنان را عفو یا به سبب شورش و خروج علیه امام، نه به سبب جرایمی که در اثنای شورش انجام داده‌اند، تعزیر کند. بنابراین مجازات خروج در این صورت، که جرمی سیاسی است، تعزیری است (عوده، ۱۴۱۳ق، ص ۱۰۷).

## ۲-۳ حکم سب النبی در قانون مجازات اسلامی

جرم سب النبی از جرایمی است که در فقه از اهمیت بالایی برخوردار بوده است. و صاحب نظران دینی در این خصوص نظرات مختلفی را مطرح نموده اند. قانونگذار ایران، نیز به تبعیت از آن ها، این عنوان را در قانون مجازات اسلامی جرم‌انگاری نموده است. به این مسأله در ماده ۲۶۲ قانون جدید مجازات اسلامی اشاره شده است: « هر کس پیامبر اعظم صلی الله و آله و سلم و یا هر یک از انبیاء عظام الهی را دشنام یا قذف کند، سبّ النبی است و به اعدام محکوم می‌شود.» با توجه به اینکه توهین، حقیقت شرعی و حقیقت قانونی ندارد باید به سراغ حقیقت عرفی رفت و به نظر می‌رسد در این ماده قانونی، قانون گذار معنی مضیقی از سبّ را پذیرفته، بلکه سبّ را تنها به معنی فحش و دشنام گرفته است و لذا از نظر قانونی هجو، طعن و افعال توهین آمیز سبّ محسوب نمی‌شود. بلکه همانگونه که دشنام با الفاظ محقق می‌شود با نوشتن و کتابت اعم از الکترونیکی و غیر الکترونیکی نیز محقق می‌شود، اما تحقق سب به وسیله کاریکاتور بعید است مگر آن که در کاریکاتور از کلمات قبیحه که فحش و دشنام باشد، استفاده شده باشد که در این صورت داخل در کتابت است. و ملاک تبصره ماده ۲۴۶ در اینجا نیز جاری است. تبصره مزبور مقرر می‌دارد: « قذف علاوه بر لفظ با نوشتن، هر چند به شیوه الکترونیکی نیز محقق می‌شود.» در تبصره ماده ۲۶۲ نیز مقرر داشته است که: « هر یک از ائمه معصومین علیه السلام و یا حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها یا دشنام به ایشان در حکم سب النبی است.» بر اساس این ماده دشنام و قذف همه انبیاء الهی (سلام الله علیها) سب النبی (ص) بوده و قذف و دشنام ائمه معصومین (ع) و حضرت فاطمه زهرا (س) در حکم سب النبی (ص) و موجب اعدام است و فرقی نمی‌کند سب کننده یا قذف کننده مسلمان یا غیر مسلمان، زن یا مرد باشد. و مقصود از انبیای عظام همه پیامبران الهی هستند و حکم اختصاص به پیامبران اولوالعزم ندارد. حکم قذف پیامبر (ص) در کنار سب و دشنام آن حضرت ذکر شده چون مجازات آن همان حد سب نبی (ص) است تا موجب این ابهام نشود که حد قذف پیامبر (ص)، سایر پیامبران الهی، ائمه معصومین (ع) و حضرت فاطمه زهرا (س) مانند قذف افراد عادی، هشتاد ضربه شلاق است. (فتحی، ۱۳۹۳ش، صص ۱۴۳-۱۴۶). با این وجود قانونگذار معنای گسترده‌تری را از این واژه اراده نموده است که قلمرو آن، قذف را نیز در برمی‌گیرد. نظریه مشورتی شماره ۱۹۸۸/۹۲/۷ مورخ ۱۴/۱۰/۱۳۹۲ اداره حقوقی قوه قضائیه در این باره آورده است: «با توجه به این که در ماده ۲۶۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ دو مصداق برای سبّ نبی بیان شده است، یعنی قذف و دشنام، و دشنام به معنای زشت، فحش، طعنه، بهتان و لعن است؛ بنابراین، هر گفتار یا نوشته‌ای که دلالت بر این

معانی داشته باشد، سبّ محسوب می‌شود». آیت الله العظمی خویی (ره) بر این باور است که با توجه به طاهر لغت و برداشت عرف، مفهوم اهانت و تنقیص در این واژه نهفته است و با دشنام یگانگی مفهومی دارد؛ از این رو، هر آنچه اهانتِ سبّ شده را به همراه داشته باشد در گستره می‌گنجد مانند این که وی را قذف نماید و یا با صفتی پست و ناچیز او را توصیف کند و عباراتی نظیر: الآغ، خوک، کافر، مرتد، بیس، جذامی و نظیر آن را در باره او به کار برد (خویی، ۱۳۹۰ش، ص ۲۸۰). جرم "سب النبی" که به معنای دشنام یا توهین به پیامبر اعظم (ص) و دیگر انبیای الهی است، یکی از جرایم مهم در فقه اسلامی و قانون مجازات اسلامی ایران محسوب می‌شود. این جرم که مجازات آن اعدام تعیین شده، به روشنی نشان‌دهنده ضرورت وجود یک نهاد صالح و انحصاری برای بررسی و اجرای احکام مرتبط با آن است. ماده ۲۶۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، سب النبی را شامل دو مصداق قذف و دشنام دانسته و برای آن مجازات اعدام را در نظر گرفته است. همچنین در تبصره این ماده، دشنام و قذف نسبت به ائمه معصومین (ع) و حضرت فاطمه زهرا (س) نیز در حکم سب النبی قرار داده شده است (فتحی، ۱۳۹۳، ص ۱۴۳). با توجه به حساسیت این جرم و پیامدهای اجتماعی آن، موافقان اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی برای اعمال مجازات‌ها بر این نکته تأکید دارند که رسیدگی به جرایم این‌چنینی باید تحت نظارت و مدیریت دستگاه قضائی صورت گیرد. دلیل این امر، پیچیدگی‌های حقوقی و شرعی مرتبط با تشخیص و اثبات این جرایم است که نیازمند تخصص فقهی و حقوقی است. برای مثال، قانون‌گذار در تفسیر واژه "دشنام" معنای گسترده‌تری را مدنظر قرار داده و آن را شامل زشتی، فحش، طعنه، بهتان، و لعن دانسته است (نظریه مشورتی اداره حقوقی قوه قضائیه، ۱۳۹۲). این گستره مفهومی و تنوع مصادیق، نشان‌دهنده ضرورت دخالت یک نهاد قضائی صالح برای تصمیم‌گیری در این موارد است. همچنین، از دیدگاه فقهی، آیت‌الله خویی (ره) بیان داشته‌اند که مفهوم اهانت و تنقیص در واژه "سب" نهفته است و هر گونه گفتار یا رفتاری که این معنا را در بر داشته باشد، مشمول حکم سب النبی خواهد بود (خویی، ۱۳۹۰، ص ۲۸۰). این تفسیر نشان می‌دهد که تعیین مصداق و اجرای مجازات، نیازمند بررسی دقیق و کارشناسی توسط قضات متخصص است.

### ۳- تعارض با موادی از قانون اساسی

#### ۳-۱. تعارض با اصل ۳۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

هیچ‌کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضائی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود. جلب متهم که در حقوق کیفری وجود دارد، در واقع نوعی محدود کردن آزادی فرد است؛ لذا اصل بر ممنوعیت جلب متهم است، که موضوع فوق مبین اصل ۳۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است. از جمله اصول وضع شده برای تضمین اصل امنیت عبارتند از: اصل قانونی بودن جرم و مجازات، اصل عطف به ما سبق نشدن قانون و اصل علنی بودن محاکمات و حضور وکیل در محاکمات افراد جامعه از هرگونه توقیف و بازداشتی مصون اند مگر به موجب حکم قانون. بنابر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، بازداشت احتیاطی تنها برای بیست و چهار ساعت مجاز بوده و ظرف این مدت، شخص مورد اتهام باید به مراجع قضایی ارجاع داده شود، مفاد فوق مبتنی بر اصل برائت است. شایان توجه است؛ هیچ‌کس را نمی‌توان به صورت خودسرانه و بدون دلیل موجه قانونی بازداشت کرد اما در این خصوص دو استثناء مهم وجود دارد یعنی جرائم مشهود یا جرائم علیه امنیت ملی و بازداشت احتیاطی بدون مجوز قضائی، به مدت کوتاه در صورت لزوم و در مواردی که قانون اجازه داده باشد در رابطه با تسریع در تفهیم اتهام متهم باید گفت: با فرض ضرورت دستگیری، تسریع در تفهیم اتهام بدین جهت دارای اهمیت است که فرد مورد اتهام از همان ابتدا برای دفاع آمادگی لازم را پیدا کند. اینکه قانون اساسی اصل را بر ممنوعیت‌های خودسرانه گذاشته ولی قانون مجازات اسلامی بر خلاف قانون اساسی حرکت کرده است. باید در این نکته توجه شود که قوانین ما برگرفته از فقه اسلامی می‌باشد. برداشت و تفسیر نادرست از فقه اسلامی باعث تعارض بین قانون اساسی و قانون مجازات اسلامی در زمینه اصل ممنوعیت مجازات‌های خود سرانه گردیده است.

### ۳-۲. تعارض با حداقل تضمین‌های دفاع

قانونگذار افرادی را که نسبت به مرتکبین برخی از جرایم، مرتکب اقدامی گردند، مستحق قصاص و دیه نمی‌داند، سؤالی که بنظر می‌رسد این است که ماهیت این اقدام کدام یک از موارد مطرح شده می‌باشد؟ در پاسخ باید گفت به نظر می‌رسد ماهیت عواملی که در این ماده بیان شده است متفاوت هستند و برخی از آن‌ها در مواد دیگر قانون آمده اند و سؤالی که در مورد این عوامل وجود دارد، تشخیص ماهیت آنهاست. یک احتمال آن است که از عوامل موجهه باشند



زیرا عنصر قانونی جرم را زایل می‌کنند، کسی که دیگری را می‌کشد یا مجروح می‌سازد مرتکب جرم قتل و جرح شده است اما قانونگذار در چند مورد، چنین اعمالی را جرم نمی‌داند یعنی عنصر قانونی جرم زایل می‌شود و در مورد برخی مصادیق مانند دفاع مشروع، اتفاق نظر وجود دارد. پس بر اساس این نظر، قانونگذار علاوه بر علل موجهه جرمی که در کتاب اول برای تمامی جرائم بیان شده است در اینجا هم به علل موجهه جرم قتل و ضرب و جرح اشاره کرده است هر چند برخی از آن‌ها شبیه عوامل عمومی هستند. احتمال دیگر، آن است که این موارد، علل موجهه ممتاز باشند یعنی مواردی که قانونگذار، آن‌ها را در حکم علل موجهه قرار داده است. به عنوان مثال در دفاع مشروع باید دفاع، متناسب با حمله باشد اما در اینجا آمده است که اگر دفاع متناسب هم نباشد مجازات قصاص منتفی می‌شود. احتمال دیگر، آن است که این موارد از نوع عوامل رافع مسئولیت باشند زیرا با عنصر معنوی جرم ارتباط پیدا می‌کنند هر چند علت زوال عنصر معنوی ممکن است اکراه یا اضطراب یا اشتباه باشد. این احتمال ضعیف است زیرا اگر علت رافع مسئولیت باشند، دیه و خسارت‌ها باید پرداخت گردند مضافاً بر اینکه عنصر معنوی در اینجا عیبی پیدا نمی‌کند بلکه آنچه موضوع اراده مرتکب است با آنچه در خارج رخ می‌دهد مطابقت دارد. احتمال دیگر، آن است که این موارد، معاذیر معاف کننده قانونی هستند که به خاطر مصالحی برقرار شده اند زیرا اگر علت موجهه باشند باید اثر آن‌ها نوعی باشد حال آن که در قتل زوجه زناکار فقط شوهر از این معافیت بهره مند می‌شود و شرکا یا معاونان او مسئول شناخته می‌شوند. احتمال دیگر، آن است که این موارد، عوامل سقوط مجازات باشند زیرا قانونگذار عبارت: «مرتکب مشمول مجازات قصاص نمی‌شود را به کار برده است در حالی که برای علل موجهه جرم معمولاً عبارت‌هایی همچون «جرم» نیست به کار می‌رود (زراعت، ۱۳۹۳ش، صص ۱۸۵-۱۸۶). این استدلال، قرینه‌های مخالفی هم دارد همانگونه که در تبصره اول آمده است: «این اقدام بدون اجازه دادگاه جرم است» پس مفهوم عبارت، آن است که با اجازه دادگاه، جرم نیست و نیز در صدر ماده ذکر گردیده «مرتکب به قصاص و پرداخت دیه، محکوم نمی‌شود. این مفهوم به ماهیت علت موجهه بودن نزدیک تر است (لطفی، ۱۳۹۲ش، ص ۱۹۳). نگارنده بر این باور است که ارتباط اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی برای اعمال مجازات‌ها با متن فوق در تأکید بر ضرورت مداخله و مدیریت نهاد قضائی در موارد خاص و پیچیده جرم‌شناسی آشکار است. قانونگذار در این زمینه، مواردی را مشخص کرده است که در آن‌ها اعمالی که به طور طبیعی جرم محسوب می‌شوند، به دلیل وجود شرایط یا عوامل خاص،

مستحق مجازات نیستند. این مسئله نشان‌دهنده اهمیت بررسی دقیق و تخصصی توسط دستگاه قضایی برای تعیین ماهیت جرم و عوامل تأثیرگذار بر مسئولیت کیفری است.

### ۳-۳. تعارض اصل برائت با صلاحیت انحصاری

برائت اصلی عملی است که مضمون آن بنا نهادن بر عدم تحقق جرم می‌باشد. طبق این اصل، هرگاه ارتکاب جرم در فرد یا افراد متهم، مشکوک یا مورد تردید باشد، اصل مقتضی عدم آن است. اصل برائت یا فرض بیگناهی متهم اصل اساسی محاکمه عادلانه است. این اصل که در اسناد مهم بین‌المللی حقوق بشر گاه در کنار حقوق دیگر متهم در دادرسی کیفری و گاه در بندی جداگانه آورده شده است، یکی از سنگ بناهای دادرسی کیفری جدید است (فضائی ۱۳۸۸ ش، ص ۲۹۳). این امر خطیر در پاره‌ای از ادوار تاریخ از طریق توسل به اوردالی یا داوری ایزدی صورت می‌گرفت و قضات بر این باور بودند که خدایان به کمک و یاری متهم بی‌گناه خواهند شنافت و اگر متهم واقعاً بی‌گناه باشد از اوردالی، پیروز و رو سفید بیرون می‌آید (آشوری، ۱۳۹۵ ش، ص ۱۳۵). در اصل ۳۷ آمده است « اصل بر برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود؛ مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد بر همین مبنا اصل ۱۶ ق. ا. دادگاهها را موظف کرده که احکام خود را مستند به موارد حکمی و اصولی کند. در ماده ۴ قانون آیین دادرسی کیفری جدید قانونگذار به صراحت تمام برائت متهم را اعلام نموده است و هر گونه عملی که سالب آزادی و حریم خصوصی است را ممنوع کرده است مگر به حکم قانون، همچنین کرامت و حیثیت اشخاص بسیار مهم می‌باشد که قانونگذار در این ماده آسیب به کرامت و حیثیت اشخاص را ممنوع نموده است. ماده ۴ قانون هرگونه اقدام محدودکننده، سالب آزادی و ورود به حریم خصوصی اشخاص جز به حکم قانون با رعایت مقررات و تحت نظارت مقام قضایی مجاز نیست و در هر صورت این اقدامات نباید به گونه‌ای اعمال شود که به کرامت و حیثیت اشخاص آسیب وارد کند. ماده ۷: در تمام مراحل دادرسی کیفری، رعایت حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۳/۲/۱۵ از سوی تمام مقامات قضایی، ضابطان دادگستری و سایر اشخاصی که در فرآیند دادرسی مداخله دارند، الزامی است. متخلفان علاوه بر جبران خسارات وارده به مجازات مقرر در ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات و مجازات محکوم می‌شوند مگر آنکه در سایر قوانین مجازات شدیدتری مقرر شده باشد. بند ۲ ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۳/۲/۱۵ در مورد اصل برائت متهمان مقرر میدارد: محکومیت‌ها باید بر طبق ترتیبات قانونی و منحصر به مباشر، شریک و معاون جرم

باشد و تا جرم در دادگاه صالح ثابت نشود و رای مستدل و مستند به مواد قانونی و یا منابع فقهی (معتبر) در صورت نبودن قانون قطعی نگردیده، اصل بر برائت متهم بوده و هر کس حق دارد در پناه قانون از امنیت لازم برخوردار شود. نتیجه ای که از این مباحث گرفته می‌شود این است که قوانین داخلی و بین المللی و شرع مقدس اسلام رعایت حقوق متهمان و اصل برائت آنها را مد نظر قرار داده است. روشن است که اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضایی بازوی اجرایی این اصل اساسی و حیاتی است. همچنین تعارض با حق داشتن وکیل، تعارض با کرامت انسانی و تعارض با تفهیم اتهام و موارد دیگر وجود دارد که بحث آنها در این پژوهش نمی‌گنجد.

### نتیجه گیری

موافقان اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی بر این باورند که برای حفظ نظم اجتماعی و تأمین عدالت، تنها دستگاه قضائی باید مسئول رسیدگی به دعاوی و اجرای مجازات‌ها باشد. این دیدگاه به‌ویژه در راستای تأکید بر ضرورت جلوگیری از هرج و مرج و حفظ حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی مطرح می‌شود. در این نگاه، مداخله نهادها یا افراد غیرقضائی در امور قضائی می‌تواند باعث بی‌ثباتی، تضعیف عدالت و ایجاد فساد در سیستم قضائی شود. یکی از دلایل اصلی موافقان این اصل، تأکید بر لزوم اعمال عدالت بر اساس قانون است. دستگاه قضائی به‌عنوان مرجع رسمی، تنها نهاد است که صلاحیت قانونی برای بررسی و صدور حکم در زمینه‌های مختلف حقوقی و کیفری را دارد. این نهاد باید با رعایت اصول قانونی و فنی، بدون هیچ‌گونه تعصب یا دخالت غیرقانونی، به‌طور مستقل و بی‌طرفانه به مسائل رسیدگی کند. از نظر موافقان، هرگونه مداخله غیرمجاز در این فرآیند ممکن است موجب تضییع حقوق افراد و زیر پا گذاشتن اصول اساسی حقوقی شود. موافقان این اصل همچنین بر اهمیت نقش نهاد قضائی به‌عنوان ضامن حقوق شهروندان تأکید دارند. آن‌ها معتقدند که در صورت اجازه دادن به افراد یا نهادهای غیرقضائی برای دخالت در امور قضائی، احتمال بروز فساد و تبعیض‌های غیرقانونی افزایش می‌یابد. در نظام قضائی منسجم، تنها قاضی با تکیه بر صلاحیت علمی، اخلاقی و حرفه‌ای خود می‌تواند به پرونده‌ها رسیدگی کند. از این‌رو، حفظ استقلال و انحصار صلاحیت قضائی می‌تواند به تحقق عدالت و جلوگیری از تداخل‌های غیرضروری کمک کندهمچنین، یکی از دلایل دیگر موافقان، حفظ اصول حقوق بشر و جلوگیری از نقض آن است. در یک نظام قضائی که تنها مرجع صالح برای رسیدگی به دعاوی و اعمال مجازات‌ها، دستگاه قضائی است، می‌توان اطمینان حاصل کرد که تصمیم‌گیری‌ها بر اساس قانون و حقوق افراد صورت خواهد

گرفت. این در حالی است که در صورت دخالت نهادهای غیرقضائی، خطر نقض حقوق بنیادین افراد افزایش می‌یابد و عدالت به درستی اجرا نخواهد شد. بر همین اساس، موافقان اصل صلاحیت انحصاری دستگاه قضائی بر این باورند که فقط نهاد قضائی صلاحیت کافی برای رعایت حقوق شهروندان را دارد. بنابراین، موافقان این دیدگاه معتقدند که انحصار صلاحیت قضائی می‌تواند به انسجام و ثبات نظام حقوقی کمک کرده و از بی‌نظمی و تناقض در تصمیمات قضائی جلوگیری کند. به‌ویژه در مواردی که اجرای مجازات‌های شدید یا پیچیده ضروری است، اطمینان از اینکه تنها قاضی صالح مسئولیت صدور حکم را دارد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به همین دلیل، اصل صلاحیت قضائی بودن به‌عنوان یکی از ارکان اساسی عدالت و حقوق بشر در نظر گرفته می‌شود و در راستای تضمین حقوق افراد و پیشگیری از فساد و ستم در جامعه، باید محفوظ بماند.

## منابع

### قرآن کریم

- ۱- آشور، محمد، آیین دادرسی کیفری، تهران: انتشارات سمت، (۱۳۹۵)
- ۲- جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن، قم، اسراء، (۱۳۸۹)
- ۳- حر عاملی، محمد، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل‌البیت (ع)، (۱۴۰۹ق)
- ۴- حق پرست، شعبان، باغیان و چگونگی برخورد حکومت اسلامی با آنان، فصلنامه مصباح، سال دوم، شماره پنجم، ۱۳۷۲
- ۵- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۳۸۳ ش)، مفردات الفاظ القرآن، تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریه.
- ۶- زراعت، عباس، (۱۳۹۳) شرح قانون مجازات اسلامی، انتشارات ققنوس
- ۷- شیرازی، سید محمد؛ (۱۳۸۹)، الفقه، دار العلم، بیروت
- ۸- طوسی، محمد، (۱۳۸۷ ش)، المبسوط فی فقه المامیه، تهران: انتشارات مرتضوی.
- ۹- عاملی (شهید اول) ابو عبدالله محمد بن مکی، الدروس الشرعیه، موسسه النشر الاسلامیه ۱۴۱۱
- ۱۰- عوده عبدالقادر، (۱۳۷۳ ش)، حقوق جزای اسلامی، تهران: معاونت فرهنگی و جهاد دانشگاهی شهید بهشتی.

- ۱۱- فتحی، حجت الله، (۱۳۹۳ش)، شرح مبسوط قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ حدود (بخش دوم)، قم: مؤسسه دایرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).
- ۱۲- فضائلی مصطفی، (۱۳۸۸ش)، دادرسی عادلانه محاکمات کیفری، تهران: نشر شهر دانش.
- ۱۳- کلینی محمد بن یعقوب، (۱۳۶۵ش)، کافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۴- موسوی اردبیلی، محمد، (۱۳۸۶ش)، حقوق جزای عمومی، تهران: نشر میزان.
- ۱۵- موسوی لاری، محمدعلی، (۱۳۹۷ش)، فقه تطبیقی و حقوق کیفری. قم: مرکز پژوهش‌های اسلامی.
- ۱۶- نیشابوری، مسلم، (۱۴۰۰ق)، صحیح مسلم، بیروت، دار إحياء التراث العربی